

اهمیت مؤلفه‌های پژوهشی در مطالعات انسان‌شناسی اسلامی؛

نقد کتاب «چیستی انسان در اسلام»

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۵/۳۰)

سید حسین حسینی*

چکیده

اهمیت مطالعات انسان‌شناسی اسلامی در فضای جامعه علمی کنونی، دلیل توجه و نقد علمی آثار و کتب منتشره در این حوزه است. موضوع این مقاله معرفی اجمالی و نقد کتاب «چیستی انسان در اسلام» است. از این رو پس از اشاره به امتیاز موضوعی و پاره‌ای ابعاد شکلی، به نقد محتوایی آن می‌پردازد. مهم‌ترین امتیاز موضوعی این اثر، توجه به نقش مبنایی مطالعات انسان‌شناسی در شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی به‌عنوان یکی از پیش‌نیازهای آن است؛ هرچند که جای تفصیل و تحلیل بیشتری از این مسأله در کتاب وجود داشت. این کتاب اگرچه از جهت ابعاد شکلی و صوری، دارای امتیازاتی است، اما مهم‌ترین نقد محتوایی آن، فقدان نظم منطقی و آشفتگی ساختاری می‌باشد. در ادامه نیز مواردی از نحوه منبع‌دهی، استدلال و استنادات، پُرش روشی، کلی‌گویی و ابهام و کیفیت تحلیل‌های کتاب مورد توجه قرار گرفته است. مقاله در پایان، طی ده بند به مهم‌ترین اصول و چارچوب مؤلفه‌های پژوهشی یک تحقیق علمی در قلمرو مطالعات انسان‌شناسی اسلامی می‌پردازد.

واژگان کلیدی: انسان‌شناسی، فطرت، نقد کتاب، روش‌شناسی، نظم منطقی، انسان‌شناسی ساختی.

مقدمه

مطالعات انسان‌شناسی یکی از مهم‌ترین حوزه‌های پژوهشی در قلمرو دین‌پژوهی است و به ویژه این دست مطالعات، در زمینه مباحث قرآن‌پژوهی نقش کلیدی ایفاء می‌کند؛ چرا که عموماً به تعیین و تبیین مبنایی و اصول لازم انسان‌شناسی که جنبه پیش‌زمینه و اصول موضوعه را دارند، مبادرت می‌ورزد. (ر.ک: حسینی، ۱۳۸۲: ۱۹۱)

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ Drshhs44@gmail.com

بر این اساس، مبنا و ریشه حل و تحلیل بسیاری از مسائل علوم انسانی را باید در مطالعات انسان‌شناسی جستجو کرد. اهمیت مطالعات انسان‌شناسی در قلمرو علوم انسانی روشن است؛ چرا که بسیاری از مسائل اصلی حوزه علوم انسانی، به نحوه طرح و تعریف انسان بازمی‌گردد و تحلیل مفاهیم اصلی علوم انسانی از آبخور چگونگی تلقی از هویت انسان برمی‌خیزد. اهمیت مطالعات انسان‌شناسی اسلامی در فضای جامعه علمی کنونی، دلیل نقد علمی آثار و کتب منتشره در این حوزه است و به همین دلیل، این مقاله به نقد و بررسی یکی از کتب منتشر شده در این حوزه می‌پردازد.

از سوی دیگر توجه به این نکته لازم است که آنچه در این خصوص بایستی انجام شود، بجای کتابهای عمومی، ژورنالیستی، تبلیغی، و ترویجی؛ تنظیم و تحریر کتب علمی با پایبندی به تمامی اصول علمی-پژوهشی ضروری است و الا به آفت «کلی‌گویی‌های سطحی» و «جزیی‌نگری‌های غیرنظام‌مند» گرفتار خواهیم شد؛ آنچنان که این دست کتب در مجموعه آثار انتشار یافته در این سال‌ها کم نیستند. از این رو ترویج نقد علمی کتب یا مقالات منتشرشده در این زمینه لازمه حساسیت‌بخشی به این ضرورت است. چه اینکه بدون نقد متدیکه امکان فهم و کشف نقاط امتیاز و کاستی‌های آثار علمی وجود ندارد. نقد علمی با دو زاویه شکلی و محتوایی (آنچنان که نویسنده این سطور در آثار دیگر خود به معرفی شیوه‌های آن پرداخته است) و در همه ابعاد و جوانب یک کار پژوهشی، می‌تواند به نسبت‌سنجی آنچه در دست داریم با آنچه بدان نیاز داریم، مبادرت ورزد و بدین ترتیب فاصله وضعیت موجود را تا نقطه مطلوب در این زمینه ترسیم کند.

بحث و بررسی

۱- معرفی کتاب

کتاب «چیستی انسان در اسلام» اثر محمدتقی سهرابی فر از یک پیشگفتار، مقدمه و دو بخش تشکیل شده و در پایان نیز کتابنامه، فهرست آیات، روایات، نمایه اعلام و موضوعی آمده است.

عناوین بخش‌ها و فصول آن عبارت‌اند از: بخش اول: انسان‌شناسی و فطرت؛ که شامل هشت فصل است؛ فصل اول: انسان‌شناسی؛ فصل دوم: فطرت، مفهوم و اهمیت؛ فصل سوم: فطرت‌مندی انسان؛ فصل چهارم: فطریات؛ فصل پنجم: هستی و چیستی فطرت‌الهی؛ فصل ششم: کارکردهای فطرت؛ فصل هفتم: سرشت نیک یا بد انسان و فصل هشتم: انسان، ماشین و حیوان. بخش دوم: ساخت‌ها و نمودهای انسان؛ که شامل سه فصل می‌شود؛ فصل

اول: جسم و روح؛ فصل دوم: قوای انسان و فصل سوم: نمود انسان در قرآن و حدیث. مهم‌ترین دلیل نقد این اثر، قرارگیری آن در فهرست عناوین منتخب کتب درسی واحد انسان در اسلام در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور است. علاوه بر اینکه این کتاب از نمونه جدیدترین آثار چاپ شده در سالهای اخیر در این حوزه محسوب می‌شود که به چاپ سوم نیز رسیده است. در پیشگفتار آن که از طرف گروه کلام پژوهشکده حکمت و دین‌پژوهی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی نگاشته شده است، آمده که این اثر از مصوبات این گروه علمی بوده و در راستای اهداف این پژوهشکده قرار دارد و همچنین با ارزیابی علمی دکتر محمد حسن قدردان قراملکی و دکتر عبدالله نصری به سرانجام رسیده است. (ر.ک: سهرابی فر، ۱۳۹۶: ۱۹-۲۱)

طبیعتاً همه این موارد نشان از اهمیت نقد و بررسی آن خواهد داشت.

۲- امتیاز موضوعی

این اثر به یکی از مهم‌ترین مسائل پژوهشی در حوزه دین‌پژوهی و مورد نیاز جامعه می‌پردازد (ر.ک: حسنی، ۱۳۹۷: ۷) نویسنده کتاب به این امر توجه داشته و به‌عنوان یکی از اهداف دیگر تحقیق اشاره کرده که این کار به‌دنبال «پرداختن به اساسی‌ترین پیش‌نیاز علوم انسانی اسلامی است؛ یعنی ارائه شناختی متوازن و متعادل از انسان که زیربنای ترسیم صحیح علوم انسانی اسلامی است» (ر.ک: سهرابی فر، ۱۳۹۶: ۲۹)

۳- ابعاد شکلی

از جهات مسائل شکلی و صوری، می‌توان این کتاب را واجد امتیازاتی دانست مانند: طرح جلد نسبتاً مناسب، صحافی، کیفیت چاپ و حروف‌نگاری، فهرست آیات و روایات و نمایه‌های موضوعی و اعلام، قطع کتاب، قواعد سجاوندی و روان‌بودن مطالب؛ اما با این وجود، مشکلات ویراستاری ادبی در آن مشاهده می‌شود مانند: صفحه ۴۱ پاراگراف اول، صفحه ۷۹ سطر ۱، و غیره. و نیز اغلاط چاپی مانند: صفحه ۵۹، ۶۴ و غیره. همچنین بهتر است سه نقطه‌ها در متن کتاب حذف شوند؛ مانند: صفحات ۲۵، ۳۰، ۴۷، ۷۲، ۹۱ و غیره.

۴- ساختار کتاب

در مقدمه این اثر نکاتی پیرامون طرح تحقیق آمده است که نشان‌دهنده کم و کیف ساختار کتاب خواهد بود:

الف) از جمله در پیشینه تحقیق، از هفت عنوان کتاب (بدون ذکر مشخصات نشر آن‌ها در فهرست منابع) نام آورده؛ اما نه علت انتخاب این هفت اثر را از میان منابع بسیار دیگر بیان کرده و نه مرزها و تفاوت‌های آن‌ها را با یکدیگر به خوبی توضیح داده و نه اینکه تفاوت‌های اثر حاضر و نقاط قوت و امتیاز و نسبت‌سنجی با این کتب و منابع دیگر، به‌درستی تحلیل شده است و اتفاقاً در مقابل، به نکاتی کلی و مبهم پرداخته که در پیشینه هر کتابی می‌توان از آن‌ها، سخن به‌میان آورد!

آیا این که در اثر حاضر به لحاظ روش، علاوه بر قرآن و حدیث، عقل و دستاوردهای انسان‌شناسان تجربی مورد توجه قرار می‌گیرد (ر.ک: سهرابی فر، ۱۳۹۶: ۲۸)؛ به معنای آن است که در هفت اثر دیگر چنین نبوده و در منابع دیگر، به عقل نظر نداشته‌اند؟ در ادامه اضافه شده که نگارنده، محصول عقل و علوم تجربی را در صورت اطمینان‌بخش بودن، جزئی از دین تلقی می‌کند (ر.ک: سهرابی فر، ۱۳۹۶: ۲۸)؛ که ادعایی مبهم، کلی و محل تأمل است. کدام دستاورد عقلی؟ مدرک اطمینان‌بخش چیست؟ جزئی از کدام بخش دین؟ این بحث، از مسائل مهم معرفت‌شناسی و محل چالش‌های گوناگونی است. آیا نویسنده، به‌لوازم آن توجه داشته یا اینکه بایستی این سخن را در معنای عمومی غیردقیق خودش تلقی کنیم؟

ب) درخصوص هدف تحقیق، جدای از آخرین هدف مواردی را برشمردند که جنبه کاربردی ندارد؛ علاوه بر اینکه مقصود از «منبع دین» روشن نیست. گفته شده هدف اصلی این تحقیق، افزودن منبع دین به دیگر منابع شناخت انسان است؛ آیا منظور آیات و روایات است؟

ج) این دقت درباره فرضیه تحقیق، ضروری است تا «فرض» را با «فرضیه» یکسان ندانیم و فرضیه‌های تحقیق را که پاسخ احتمالی و حدس‌های پژوهشگر در قبال مسأله پژوهش هستند، به‌درستی طرح کنیم؛ حال آنکه مطالب ارائه شده در این قسمت، فرضیه‌ای علمی را شکل نمی‌دهند. در این فرازا جای ابهام وجود دارد که نهایتاً این کتاب از فطرت سخن می‌گوید یا از ویژگی‌ها و چیستی انسان؟ ریشه این مشکل را بایستی در مسأله‌مند نبودن این تحقیق جستجو کرد و دقیقاً به همین دلیل است که عنوان این اثر (چیستی انسان در اسلام) را به دلیل کلی بودن بیش از حد آن، نمی‌توان عنوانی پژوهشی و ناظر به یک مسأله علمی قلمداد کرد.

د) نویسنده اثر، کارکرد این تحقیق را مبناسازی برای تولید علوم انسانی اسلامی بیان

می‌کند (ر.ک: سهرابی‌فر، ۱۳۹۶: ۲۹)، اما هیچ اشاره‌ای به چگونگی این امر ندارد و صرفاً به بیان ادعایی بسنده شده است. جالب اینجاست که در صفحات بعد، عنوان مشابه دیگری هم اضافه شده (کاربردی بودن) و در ذیل آن اشاره می‌شود که در این کتاب، بیست مورد کارکرد برای فطرت بیان شده است. با این اوصاف، در تعجب می‌مانیم که آیا کاربردی بودن کتاب به معنای ذکر موارد کارکردهای واژه فطرت است؟!

ه) مؤلف کتاب از سویی اشاره می‌کند که در این تحقیق به دنبال افزودن منبع دین به منابع شناخت انسان هستیم و از طرفی، نگارنده کوشیده است دینی‌بودن را از انحصار متون دینی خارج سازد! (ر.ک: سهرابی‌فر، ۱۳۹۶: ۳۰)

نویسنده در ذیل «نوآوری در روش» به نوعی «ساده‌نگری روشی» تمایل پیدا کرده و از پیچیدگی این دست مباحث غفلت می‌ورزد چرا که اولاً چگونگی می‌توان اطمینان حاصل کرد که روش‌های دیگر فهم و شناخت انسان، مسیر معتبری طی می‌کنند؟ ثانیاً چنانچه دیدگاهی با مسلمات دینی در تعارض نبود و علاوه، عقل و تجربه هم آن را تأیید کرد، دلیل بر اسلامی بودن آن دیدگاه است؟ این امر، محل تردید است چراکه صحت انتساب امری به اسلام، نیازمند حجیت قابل توجیهی است. ثالثاً بر فرض فوق این سخن نوآوری در روش محسوب نمی‌شود، چرا که دیگران نیز آن را بیان کرده‌اند. رابعاً این ادعا که در کتاب، سعی شده در کنار متون دینی از «عقل و دستاوردهای متقن دانشمندان دیگر دانش‌ها» استفاده شود، صرفاً یک ادعاست. و خامساً باتوجه به گستردگی قلمروهای انسان‌شناسی‌های جدید (ر.ک: حسینی، ۱۳۹۷: ۱۵) نمی‌توان انسان‌شناسی معاصر را بیشتر تجربه‌گرا دانست. قلمرو مطالعات انسان‌شناسی در دوره جدید به قدری گسترده شده که عملاً رویکردهای تجربه‌گرایی صرف در محاق قرار گرفته‌اند. (ر.ک: دیرکس، ۱۳۹۴: ۶)

۵- نظم منطقی

نظم منطقی و مسأله‌مندی، دو روی ضروری سکه علمی یک اثر پژوهشی است. نظم منطقی، محملی است تا یک مسأله علمی را در قالب آن به سرانجام رساند و از سوی دیگر مسأله‌مند بودن یک کار تحقیقی، زمینه را برای دوری از تشتت و ناهماهنگی ساختار پژوهش فراهم می‌کند. می‌توان این کتاب را به دلیل فقدان این دو معیار، مصداق یک کار علمی پژوهشی قلمداد نکرد چرا که بجای طرح و پردازش یک مسأله مشخص علمی در حوزه مبانی انسان‌شناسی اسلامی، همه آنچه مرتبط با این موضوع است را طرح می‌کند. حال آنکه اقتضای یک کار علمی؛ طرح پرسش‌های مشخص، دسته‌بندی، طبقه‌بندی و اولویت‌بندی آن‌هاست.

مهم‌ترین نقد محتوایی این اثر، فقدان نظام منطقی آن است و نویسنده نیز نتوانسته بر مبنای یک نظم تعریف شده، نحوه ترتیب فصول را توجیه و تبیین کند. مطالب بخش‌ها و فصول بر یکدیگر مترتب نیستند و امکان جابجایی ترتیب فصلی آن‌ها به‌سادگی وجود دارد. علاوه بر این، در زیرفصل‌ها نیز مطالب پراکنده بسیار است تا جایی که این کتاب را به جنگی از مسائل گوناگون انسان‌شناسی تبدیل کرده است. حال آنکه بهتر بود بر سر مسأله فطرت متمرکز می‌شد چه اینکه، محدودیت‌های مسأله محوری، اقتضای یک کار پژوهشی به حساب می‌آید. این امر باعث شده کاری پُر تیترو پر موضوع اما عمومی بدست آید به مواردی به عنوان نمونه اشاره می‌شود:

الف) در صفحات ۵۱-۴۹، به جمع‌آوری مطالب از یک منبع (و نه حتی منابع مختلف) پرداخته، بدون هرگونه تحلیل یا نقد علمی؛ اشکالی که در کلیت اثر نیز مشاهده می‌شود. ب) در صفحه ۱۵۵، به مصادیق دیگر فطرت الهی می‌پردازد درحالی که نقش و ضرورت آن در مسیر مباحث پیش، روشن نیست و اگر این عناوین را حذف کنیم هیچ خللی در کتاب ایجاد نمی‌شود.

ج) در صفحه ۱۶۴، بحث عوامل شکوفایی فطرت، از عناوین اضافی و کم اثر است و همچنین مطالب صفحه ۲۶۵ به بعد (بخش دوم)، ارتباط مستقیمی با مباحث فطرت در بخش اول ندارند.

د) در صفحه ۵۴ به بعد، مطالب متفرقه‌ای از اندیشمندان اسلامی ذیل عنوان پیشینه انسان‌شناسی در حوزه اسلام آمده است که مشخص نیست در نهایت به چه نتیجه‌ای ختم می‌شود و همچنین مباحث صفحه ۴۷ و غیره.

ه) در گفتار اول فصل اول، به انواع انسان‌شناسی پرداخته، اما پرسش آن است که این مباحث در روند حل مسأله اصلی پژوهش چه نقشی دارند؟ این سوال در انتخاب مفاد فصل دوم بخش اول و سایر فصول نیز قابل تکرار است و با مرور به محتوای کتاب، پاسخ درخوری برای آن پیدا نمی‌کنیم و در نهایت، سبب شده مطالب متفرقی در کنار هم بدون یک نظم منطقی معقول و قابل توجیه جمع‌آوری شوند.

۶- منبع دهی

از جمله مصادیق وجود ناهمخوانی در نحوه ارجاع‌دهی به منابع، عبارتند از: الف) منابع کتاب نسبت به سال نشر آن (۱۳۹۶) قدیمی محسوب می‌شوند و از این رو بهتر است در ویراست اصلاحی کتاب، کارهای جدیدی که در این حوزه انجام شده مورد توجه قرار گیرند.

ب) در موارد بسیاری، استناداتی بدون ذکر منبع صورت گرفته است مانند: صفحات ۶۱، ۶۲، ۷۴ (چامسکی و امام خمینی)، ۸۵ (چامسکی)، صفحه ۱۰۸ سطر ۶، صفحه ۱۷۳ سطر ۲ و ۹، صفحه ۱۸۲ پاراگراف ۳، صفحه ۱۹۴ پاراگراف ۲ و ۳ و غیره.

ج) پاره‌ای منابع در فهرست منابع نیامده است مانند: صفحه ۱۰۵ پاورقی ۱، صفحه ۱۲۲ پاورقی ۱، صفحه ۱۵۸ پاورقی ۱، صفحه ۱۸۲ پاورقی ۱، صفحه ۲۰۵ پاورقی ۱، صفحه ۲۰۵ پاراگراف ۴ و ۵، صفحه ۲۷۳ پاراگراف آخر و غیره.

د) از سوی دیگر، معمولاً مرز بین مطالب نویسنده با نقل قول‌ها رعایت نشده است مانند: صفحه ۷۰ پاراگراف دوم (مطالبی که از «منطقیون» نقل کرده، بدون منبع بوده و مشخص نیست از خود نویسنده است یا منبع دیگری؟)، صفحه ۷۱ (عقل گرایان؟)، صفحات ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵ و غیره.

ه) بهتر است در مواردی مانند صفحه ۴۵ پاورقی دوم، شماره صفحات منبع منقول ارائه شود.

۷- استدلال و استناد

مطالب غیرمستدل یا غیرمستند و یا استدلال‌های ضعیف و ناتمام در این اثر موج می‌زند مانند:

الف) سخنان بدون سند در صفحه ۱۶۷ سطر ۳ از آخر (این که بسیاری از تحقیقات زمینه تبیین فطرت و تجربه دینی عقیم‌اند، براساس کدام پژوهش بدست آمده است؟ بهتر بود نمونه این تحقیقات به‌عنوان شاهد مثال بیان می‌شد).

ب) در صفحه ۹۷؛ به چه دلیلی گرایش بدون آگاهی بی‌معناست؟

ج) در صفحه ۱۳۷؛ این که در روایات، همه جا واژه معرفت به‌معنای شناخت به کار رفته است، استدلال تمامی نیست. علاوه بر اینکه به چه دلیل نمی‌توان به موضوعی مجهول، گرایش داشت؟

د) احکام کلی فاقد سند و منطق مانند: صفحه ۲۴، صفحه ۴۳ (به چه دلیل آنچه امروزه در غرب مطرح می‌شود، همگی مصداق انسان‌شناسی تجربی است؟) و فاقد استدلال و تحلیل مانند: صفحه ۷۳ پاراگراف ۲؛ صفحه ۷۵ پاراگراف اول؛ در صفحه ۸۳ ادله‌ای بر فطرت‌مندی اقامه کرده اما پرسش این است که فطرت‌مندی به چه معناست و حداقل، کدامیک از اقوال سه‌گانه مذکور است؟ و علاوه براساس چه دلیلی «الفطرة» در روایات، دلالت بر معنای عمومی فطرت دارد؟ در صفحه ۸۵ اینکه کودک توانایی زبان‌آموزی

دارد، به چه دلیلی بر فطری بودن زبان دلالت می‌کند؟ و اصولاً فطری بودن زبان به چه معناست؟ (در این باره ر.ک: حسینی، ۱۳۹۶)

ه) همچنین نمونه ادله ضعیف در صفحه ۱۴۸ الف و صفحه ۱۴۷ ذیل بیان فلسفی مجرد بودن انسان، مشاهده می‌شود؛ اینکه انسان دارای روح است دلیل بر این حکم کلی نیست که انسان موجودی مجرد است. نهایتاً در این فراز، اعلام داشته که دلایل عقلی و نقلی بر مجرد روح وجود دارد، حال آنکه عنوان کلی بحث «بیان فلسفی» می‌باشد. (و نمونه پاسخ به شبهات در صفحه ۱۹۲، بسیار ضعیف است.)

۸- پُرش روشی

به دلیل مسأله‌مند نبودن تحقیق، روش پژوهش نیز مشخص نیست و این امر، طرح مباحث را از جهات روشی متلاطم کرده است. به عنوان نمونه در مباحث صفحه ۹۹ و پیش از آن، درجایی به آیات قرآنی استناد می‌کند و (مثلاً) در صفحه ۹۸، به مباحث منطقی روی می‌آورد! مشاهده می‌شود که روش بحث در کلیت کار، متشتت است و نویسندگان توجیهی متدیک بر این گونه‌گونی ارائه نمی‌دهد.

۹- ابهام و کلی‌گویی

مطالب کلی و مبهم در این کتاب بسیار است که به آن جنبه غیر علمی داده است از جمله:

الف) تعاریف مبهم از انسان‌شناسی جزءنگر و کل‌نگر در صفحه ۴۵.

ب) در صفحه ۶۸، تعریف کتاب از مفهوم فطرت مبهم است زیرا شامل همه انواع تعریف‌ها شده و عباراتی مانند «نهادینه‌شدن در هنگام آفرینش انسان» نیز راهگشا نیستند.

ج) در صفحه ۶۹، تعریف فطرت به قدری کلی است که در بردارنده همه وجوه آدمی و تمامی قوای انسانی می‌شود و بر اساس چنین تعاریفی، هیچ امری را نمی‌توان «غیر فطرت» قلمداد کرد.

۱۰- عمق و تحلیل

مؤلفه تحلیل عمیق مسأله پژوهش، از نشانه‌های یک اثر علمی است؛ حال آنکه مواردی از بی‌دقتی و عدم التزام به عمق یک کار پژوهشی در این اثر به چشم می‌آید مانند:

الف) در صفحه ۴۱، گویا انسان‌شناسی از منظر «روش» را با انسان‌شناسی از منظر «روش‌شناسی» یکی دانسته‌اند!

ب) در صفحه ۴۱ و در بحث انواع انسان‌شناسی از منظر روش، انسان‌شناسی دینی را قسیم انسان‌شناسی تجربی و فلسفی و عرفانی دانسته‌اند؛ حال آنکه نمی‌توان دین را قسیم تجربه و فلسفه و عرفان به حساب آورد و چنانچه مقسم را روش می‌داند، بایستی از انسان‌شناسی نقلی و تاریخی نیز یاد می‌شد.

ج) در صفحه ۴۳ و پاورقی صفحه ۴۴، نه تنها انسان‌شناسی فلسفی به صورت دقیق معنا نشده که نگاه فلاسفه به مسائل انسان‌شناسی را به معنای انسان‌شناسی قلمداد کرده است. حال آنکه این امر، تنها یک جنبه‌ی مسأله است و جنبه‌های دیگری نیز وجود دارد. (ر.ک: دیرکس، ۱۳۹۴: ۴) مناسب بود در این باره به منابع مرتبط ارجاع داده می‌شد. (حسینی، ۱۳۹۷)

د) در صفحه ۴۵، تعریف انسان‌شناسی دینی به بهره‌گیری از متون دینی تعریف جامعی نیست؛ چرا که انسان‌شناسی دینی اعم از انسان‌شناسی نقلی (آیات و روایات) است و این دو اصطلاح با یکدیگر برابر نیستند.

ه) در صفحه ۴۷ و در بحث از انواع انسان‌شناسی دوران معاصر، به تمامی اقسام اشاره نکرده است و در بیان انسان‌شناسی اومانسیم، تنها به مبانی اومانسیم (آن هم با نقل قول) اشاره دارد و مسأله‌ای از ویژگی‌ها و خصوصیات انسان‌شناسی اومانیستی را برنشموده است. این مشکل در خصوص بحث از انسان‌شناسی اگزستانسیالیستی نیز جاری است.

و) در صفحه ۶۷ آورده که انسان علاوه بر خصوصیات طبیعی و حیوانی، از دو نوع ویژگی بهره‌مند است؛ سپس ویژگی اول را همان ویژگی‌های گونه‌ای از حیوانات نسبت به گونه‌ی دیگری از حیوانات برمی‌شمرد!

ز) در صفحات ۷۳-۷۶ و در بحث از ویژگی‌های فطرت، مرز بین فطرت ادراکی و فطرت احساسی را مشخص نکرده که آیا این ویژگی‌ها، مربوط به بُعد احساس و عواطف وجود انسان است یا بُعد ادراکات و افکار؟ از این رو هنگامی که در صفحه ۷۴ از ناخودآگاهی سخن رفته، از نفی آگاهی سخن می‌گوید و وقتی در صفحه ۷۵ به ویژگی بدیهی بودن می‌پردازد، به بینش‌های فطری اشاره می‌کند! این تلاطم‌ها نشانه فقدان تعمق در تحلیل‌های کتاب است.

ح) در صفحه ۷۷، آیا فطرت با گزینه به یک معناست؟

ط) در صفحه ۷۷، علت طرح اقوال درباره فطریات و در نهایت رأی نویسنده مشخص

نیست. علاوه بر این، ارتباط این اقوال با ویژگی‌های یاد شده‌ی فطرت چیست؟ چرا که اگر هر یک از سه قول مذکور (نفی فطرت، فطری بودن همه چیز و فطری بودن برخی امور) را بپذیریم، بر آن مبنا ویژگی‌های فطرت متفاوت خواهد شد و نمی‌توان همه ویژگی‌ها را بر همه اقوال بار کرد. این‌گونه موارد نشان می‌دهد این اثر جنبه تحلیلی نداشته و صرفاً به گردآوری عناوینی گوناگون پیرامون فطرت مبادرت ورزیده است.

ی) در صفحه ۹۵ از سوی، کشف و شهود را داخل منابع شناخت امور فطری دانسته و از طرفی مصداق کشف و شهود را مطالب منقول در کتب عرفا می‌داند! آیا علم به کشف و شهود با نفس کشف و شهود یکی است؟ از سوی دیگر چگونه کشف و شهود بدون واسطه می‌تواند منبع شناخت امور فطری باشد؟

ک) در صفحه ۹۵، مشابه مطالب پیش درباره بحث تتبع تاریخی جاری است. در این‌باره توضیحی نیامده که چگونه تتبع تاریخی می‌تواند منبع شناخت امور فطری باشد؟ تنها به این نکته اشاره شده که در انسان‌شناسی دینی محدود به روش خاصی نیستیم. از این امر چگونه می‌توان بر آن مسئله استدلال کرد؟!

ل) در صفحه ۹۶، مواردی که به عنوان مصادیق فطرت برشمردند، در واقع خصوصیات مختلف انسانی‌اند. آیا تمامی ویژگی‌های انسان، ویژگی‌های فطری او محسوب می‌شوند؟

در این صورت تفاوت ویژگی‌های فطری با ویژگی‌های غیر فطری انسان چیست؟ م) در فصل چهارم بخش اول، مرزهای دقیق و علمی روشنی بین آگاهی‌های فطری و توانش‌های فطری و گرایش‌های فطری، تعریف نشده و از این رو در مواردی مانند بحث خلاقیت (در صفحه ۱۱۳) مشخص نیست که این امر داخل در میل است یا توانش؟ یا موردی مانند توان نزدیک شدن به خدا از کدام قسم است؟ چرا که به نظر می‌آید بیشتر به گرایش، گرایش دارد تا به توانش!

ن) در صفحه ۱۱۵، به دلایل بیان شدی پیش و فقدان دسته‌بندی دقیق و نیز عدم ارائه تعریف منطقی از فطرت و ابهام در تمایز بین آگاهی و میل و توانش، باب دیگری باز شده با عنوان «ساختار و حالت‌های فطری» که می‌توانست در دسته امیال قرار گیرد؛ علاوه بر این مواردی کاملاً مبهم‌اند. در این میان و از همه جالب‌تر، حالتی است که از آن با عنوان «ایجاد رابطه بین دانش و ارزش» به‌عنوان یک فطرت انسانی یاد کرده است!

س) و در نهایت در صفحه ۱۶۶، مقایسه مفهوم تجربه دینی با فطرت مقایسه درستی به نظر نمی‌رسد علاوه بر اینکه نتیجه این امر در بهبود روند مباحث روشن نیست.

نتیجه‌گیری

با توجه به تقسیم‌بندی کتاب در این مقاله به ابعاد شکلی و محتوایی؛ می‌توان مهم‌ترین امتیاز شکلی آن را در کیفیت چاپ و تنظیمات صورتی دانست، گرچه این اثر نیازمند ویراستاری ادبی دقیقی نیز می‌باشد. در ابعاد محتوایی، مهم‌ترین نقطه قوت آن، توجه به نقش مبنایی مطالعات انسان‌شناسی در شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی است؛ اما از کاستی‌های آن از جمله: نقص در تنظیم مؤلفه‌های ساختاری یک پژوهش اصیل است؛ مانند: پیشینه تحقیق، هدف تحقیق، فرضیه تحقیق، کاربرد تحقیق، نحوه منبع‌دهی، فقدان نظم منطقی در کلیت و جزئیات اثر (که نشان از مسأله‌مند نبودن پژوهش دارد!)، وجود مطالب غیرمستدل یا غیرمستند، پرسش‌های روشی، ابهام و کلی‌گویی، و همچنین نبود مولفه عمق تحلیل‌های علمی.

در نهایت، توجه به چند راهبرد کلی‌تر در این حوزه لازم است چرا که با وجود اهمیت مطالعات انسان‌شناسی اسلامی در شکل‌گیری مبانی تحول علوم انسانی، فقدان «نگاه مسأله‌مند» و نیز «نگاه متدیک» به این مسأله در دهه‌های پیش از آن هم در جامعه علمی ایرانی، یکی از عمده دلایلی است که سبب شده بسیاری از آثار و کتب منتشر شده، از نظم منطقی و ساختار پژوهشی درخوری برخوردار نباشند. این دست کتب معمولاً بدون توجه جامع به پیشینه‌های پژوهشی، به طرح کلیاتی متفرق از مباحث انسان‌شناسی مبادرت کرده و نمی‌توان از آن‌ها انتظار طرح، حل و تحلیل علمی یک مسأله مشخص را داشت.

در این خصوص ضروری است به مهم‌ترین اصول و چارچوب مؤلفه‌های پژوهشی یک پژوهش علمی در قلمرو مطالعات انسان‌شناسی اسلامی توجه کنیم که عبارت‌اند از: نسبت سنجی جامع پیشینه مسأله مورد بررسی به نحوی که نقاط اختلاف و اشتراک پژوهش با منابع دیگر در قلمرو زمانی و مکانی قابل قبولی، تطبیق داده شود.

انتخاب و گزینش اهداف تحقیق در حوزه مطالعاتی انسان‌شناسی اسلامی که کاملاً جنبه کاربردی داشته باشد و نه فقط اموری صرفاً ذهنی و تجربی.

توجه به تفاوت‌های دقیق مبانی و فروض مسأله با فرضیه پژوهش؛ و تنظیم علمی فرضیه‌ها.

التزام به لوازم نوآوری علمی در طرح، حل و تحلیل یک مسأله مهم انسان‌شناختی که پیش از آن نتوان نمونه آن را در متون موجود پیدا کرد.

رعایت اصول مسأله‌مندی در عین نظام‌مندی پژوهش؛ بدین معنا که یک مسأله علمی مشخص را در ذیل عناوین انسان‌شناسی اسلامی، در چارچوب یک طرح بحث دقیقاً منظم، معقول و تعریف شده دنبال کند.

اقامه استدلال یا بکارگیری استنادات لازم در جای خود و تفکیک نوع رجوع به آیات و روایات از سویی یا استفاده از براهین عقلی از سوی دیگر. همچنین توجه لازم به تفاوت‌های روش‌شناختی این دو مسیر، به خصوص در مطالعات انسان‌شناسی اسلامی که نسبت دادن به متون دینی در این دست مسائل موضوعیت پیدا می‌کند.

تقویت گزاره‌های علمی با عمق بخشی به تحلیل‌های آن و اجتناب از: طرح مطالب پارادوکسیکال، یا استدلال‌های ضعیف، یا احکام بدون سند، یا ابهام و کلی‌گویی، و یا گردآوری‌های محض و انحصار به نقل اقوال گوناگون از منابع انسان‌شناسی.

رعایت دقیق اصول و ضوابط پژوهشی منبع‌دهی و استفاده از تحقیقات جدید؛ به ویژه مقالات علمی که توسط پژوهشگران روش‌مند حوزه انسان‌شناسی اسلامی ارائه می‌شود.

دوری از پُرشهای روشی و گزینش دقیق روش‌شناسی مسأله و التزام به آن.

توجه به تفاوت منظر و روش‌شناسی انواع انسان‌شناسی‌های تجربی، فلسفی، دینی، عرفانی، تاریخی، نقلی و غیره؛ و انتخاب الگوی پژوهش متناسب با آن‌ها.

کتابنامه

۱. حسنی، سید حمیدرضا و موسوی، هادی، ۱۳۹۷: انسان‌کنش‌شناسی صدرایی؛ به مثابه ظرفیت‌شناسی مبانی انسان‌شناختی صدرالمتألهین برای علوم انسانی، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲. حسینی، سید حسین، ۱۳۹۷: «انسان‌شناسی ساختی از منظر روش‌شناختی»، همایش انسان: پرسش‌های امروز، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳. حسینی، سید حسین، ۱۳۹۶: «تربیت فطری در اسارت تربیت رسمی»، دوفصلنامه علمی پژوهشی پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۱۷، شماره ۶، ص ۲۲۷-۲۴۸.
۴. دیرکس، هانس، ۱۳۹۴: انسان‌شناسی فلسفی، تهران: انتشارات هرمس.
۵. سهرابی‌فر، محمدتقی، ۱۳۹۶: چیستی انسان در اسلام، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.